



فهرست

| | |
|---|------------------------------|
| ۲ |نسخ و جواب |
| ۲ |نگاهی به مطالب پیشین |
| ۲ |اشکال چهارم بر دلیل اول |
| ۲ |نکته اصولی در دلالت |
| ۳ |تطبیق نکته بر محل بحث |
| ۳ |پاسخ به اشکال چهارم |
| ۵ |اشکال پنجم بر دلیل اول |
| ۵ |پاسخ اشکال پنجم |
| |جمع بندی |
| |خطا محل یاب تعریف نشده. |



بسم الله الرحمن الرحيم

نسخ و جوب

نگاهی به مطالب پیشین

بحث نسخ و جوب بود و اینکه پس از نسخ آیا حکمی از جواز به معنای عام یا استحباب یا اباحه باقی می‌ماند یا اینکه باقی نمی‌ماند. عرض کردیم برای اثبات دلالت ناسخ بر جواز به معنای عام یا استحباب، به ادله‌ای تمسک شده بود و عبارت بود از اینکه وجوب مرکب است از طلب الفعل مع منع من الترتک و دلیل ناسخ هم که آن را نسخ می‌کند قدر متیقن از آن، همان نسخ فصل است، یعنی منع از ترک است. بنابراین طلب الفعل باقی می‌ماند. به این استدلال مناقشه شد به اینکه حکم منسوخ یعنی وجوب یک حکم مرکب نیست و ما گفتیم مرکب است. اشکال دوم این بود که مرکب هست ولی مرکب عقلی تحلیلی است نه مرکب عرفی، در پاسخ به این اشکال هم گفتیم مرکب عرفی هست. اشکال سوم این بود که جنس بدون فصل نمی‌تواند باقی بماند و خُلُو جنس از فصل یا انتقال جنس از آن فصل به این فصل جایز نیست، این را هم جواب دادیم و گفتیم در امور اعتباری مانعی ندارد. این سه اشکال بر دلیل اول بود که پاسخ داده شد.

اشکال چهارم بر دلیل اول

اشکال چهارم در کلام شهید صدر آمده است و آن این است که آنچه شما گفتید یعنی ناسخ جزئی از منسوخ را کنار می‌زند و جزء دیگر باقی می‌ماند، مستلزم بقاء دلالت تضمنی بعد از سقوط دلالت مطابقی است و بقاء دلالت تضمنی بعد از مطابقی درست نیست. اما توجیه این اشکال به این است که ابتدا کبرای دلالت تضمنی را عرض کنیم. سه اشکال اول بیشتر در مقام ثبوت بود و این بیشتر در مقام اثبات است. اگر بخواهد اشکال چهارم واضح شود، نیاز دارد که یک بحث اصولی در اینجا توضیح داده شود.

نکته اصولی در دلالت

دلیلی که یک مطلبی را افاده می‌کند، یک مدلول مطابقی دارد و آن مدلول اگر یک امر مرکبی باشد دلالت دلیل بر اجزاء آن مرکب، دلالت تضمنی می‌شود، یعنی اگر آن مبنایی که از آن دفاع کردیم بپذیریم، دلالت امر بر طلب الفعل مع



منع من الترك یا بعث، مطابقی است و دلالت بر هر یک از طلب یا منع من الترك به صورت مستقل، دلالت تضمینی می‌شود. بحثی وجود دارد که پیدایش و حدوث دلالت تضمینی و التزامی تابع دلالت مطابقی است. باید دلالت مطابقی بیاید تا آن‌ها محقق شوند و لذا می‌گویند حدوثاً دلالت تضمینی تابع دلالت مطابقی است. این محل بحث نیست، سؤال در بقاء است که آیا بقاءً دلالت تضمینی و التزامی تابع دلالت مطابقی است یا تابع نیست. ثمره این سؤال هم اینجا ظاهر می‌شود که گاهی دلالت مطابقی ساقط می‌شود، آیا دلالت التزامی هم ساقط می‌شود، یا اینکه می‌گوییم مطابقی ساقط شد، چون با دلیل دیگری معارضه دارد، ولی می‌گوییم دلالت التزامی آن باقی است. این یک بحث است که دلالت تضمینی یا التزامی حدوثاً تابع دلالت مطابقی است، آیا بقاءً هم تابع است یا می‌تواند بقاءً جدا شود.

در این مبحث غالباً گفته شده است که دلالت تضمینی و التزامی فرع است و فرع، زائد بر اصل نمی‌شود و تابع دلالت مطابقی است. مادامی که دلالت مطابقی هست، این‌ها هم هستند و حجت هستند، اما اگر دلالت مطابقی از حجت ساقط شد دیگر وجهی ندارد بگوییم بقاءً این‌ها هستند و حجت هستند و لذا حق در مسئله که غالب محققین هم به آن گرایش دارند این است که دلالت تضمینی و التزامی حدوثاً و بقاءً تابع دلالت مطابقی است.

تطبیق نکته بر محل بحث

این بحث را اینجا طبق آنچه مرحوم شهید صدر می‌فرمایند می‌توان تطبیق داد. بدین بیان که در اینجا بعد از نسخ یقیناً دلالت مطابقی یا مجموع که طلب مع منع من الترك باشد قطعاً نیست. آن وقت شما می‌گویید طلب مطلق و جواز به معنای عام باقی است و این درست نیست، چون معنایش این است که اصل ساقط شده باشد ولی فرع باقی مانده باشد. دلالت مطابقی اصل است و ساقط شده است ولی دلالت التزامی یا دلالت تضمینی باقی مانده است. این چهارمین اشکال است و این اشکال بیشتر در مقام اثبات است. آن سه اشکال بیشتر جنبه‌های عقلی ثبوتی داشت و این جنبه اثباتی دارد، می‌گوید دلالت تضمینی کش داری که بعد از سقوط دلالت مطابقی باقی باشد، قابل قبول نیست.

پاسخ به اشکال چهارم

اشکال چهارم هم قابل جواب است به اینکه در بحث دلالت تضمینی و تطابقی اگر یک دال وجود داشته باشد و دال واحد باشد و دلیل واحد باشد، بعید نیست آن مطلبی که گفته شد درست باشد. دلیل واحد که ساقط شد نمی‌شود شاخ و برگ‌های آن به شکل دلالت تضمینی یا التزامی باقی باشد و آن‌ها هم بالتبع ساقط می‌شود، اما اگر دال و دلیل متعدد بود، اینجا ممکن است و در اینجا حداقل گاهی این‌طور است که دلالت تضمینی باقی بماند، برای اینکه موضوع له امر منسوخ



همین بحث است که جامع بین وجوب و استحباب است، الزام وجوب از حکم عقل یا اطلاق و قرائن حکمت و چیزهایی از این قبیل فهمیده می‌شود، یعنی به آن ضمیمه‌ای شد و نتیجه آن وجوب شد، دلیل ناسخ ضمیمه را کنار می‌گذارد و این‌طور نیست که دو دال داشته باشیم و دو مدلول داشته باشیم.

از نظر ثبوتی همان مباحث که گفته شد درست است ولی از نظر اثباتی این‌طور نیست که همه جا همان‌طور باشد که شما گفتید، بعضی جاها دو دال وجود دارد، البته اگر یک دال وجود داشته باشد که به نحو مطابقت حکم را با یک دلیل استفاده کنیم و بعد مطابقی را که کنار گذاشتیم بگوییم جزء آن باقی است، این مشمول بحث اصولی است، اما اگر دو دال و دلیل باشد، ناسخ ممکن است یکی را کنار بگذارد.

ثانیاً ما در بحث تبعیت دلالت تضمینی و التزامی حدوثاً و بقائاً للدلالة التطابقی، دلالت تضمینی را از دلالت التزامی متفاوت می‌دانیم. در دلالت التزامی گفته می‌شود دلالت التزامی حدوثاً و بقائاً تابع دلالت تطابقی است، اما در دلالت تضمینی این‌طور نیست. اشکالی ندارد که دلیل واحدی امری را بگوید که آن امر تحلیلاً مرکب از دو جزء است و دلیل دیگر یک جزء را بگوید و جزء دیگر را کنار بزند، لذا در دلالت تضمینی چنین وضوحی نیست، بر خلاف دلالت التزامی که همه وجود آن به دلالت تطابقی است، ولی در دلالت تضمینی گفته می‌شود دلیل دو مفاد را در درون خود دارد و اگر یک گوشه‌اش رفع شد دلیلی ندارد که گوشه دیگر آن هم برود. البته اگر دلیل تمام مفاد را ببرد، نمی‌شود گفت دلالت تضمینی آن باقی است اما اگر از اول دلیل یک جزء را کنار بگذارد مانعی ندارد.

به عبارت دیگر بحثی که در اصول هست که دلالت تضمینی و التزامی حدوثاً و بقائاً تابعی از دلالت تطابقی هستند، مربوط به دلالت تضمینی‌ای است که کل تطابقی آن ساقط شود و آن وقت نمی‌توان گفت که جزء آن باقی است، ولی بحث ما از آن قبیل نیست. دلالت تضمینی با التزامی این فرق را دارد که در دلالت تضمینی می‌شود دلیل ناسخ، بخشی از آن را بزند و دلیل منسوخ در بخش دیگر باقی می‌ماند، یعنی دو صورت است که باهم خلط می‌شود. به عبارت دیگر دلیل ناسخ به دو نوع می‌تواند با دلیل منسوخ درگیر شود، نوع اول و صورت اول این است که بگوید تمام آن را ساقط کردم، اگر این را گفت آن وقت دلالت تضمینی تابع دلالت تطابقی است، اما صورت و شکل دوم این است که ناسخ یک جزء را بزند و این هیچ مانع و اشکالی ندارد و مشمول بحث تبعیت دلالت تضمینی و التزامی از دلالت تطابقی نیست، برای اینکه مقصود از آن این است که کل تطابقی زده شود و آن وقت گفته می‌شود التزامی تابع اصل است، اما اینجا فرض این است که ناسخ کل منسوخ را زده است بلکه یک گوشه از آن را زده است و مانعی ندارد و اشکال مرحوم شهید صدر به اینجا وارد نیست.



البته ایشان یک اشکال دیگر هم دارند که می‌گویند اینجا مرکب نیست و ما بر خلاف مشهور یک مبنای دیگری داریم و مرکب بودن وجوب را مطابق دیدگاه قدما قبول داریم. این مبنا در کل اصول اثر می‌گذارد و این قول بر خلاف صد سال اخیر بزرگان ما است. ولی قدما کلامشان ظهور در ترکب دارد و ما ترکب را پذیرفتیم و بعد می‌گوییم اینجا مصداق تبعیت دلالت تضمنی و التزامی از دلالت تطابقی نیست.

ما در اینجا می‌گوییم که اینجا مشمول آن بحث نیست آن بحث مربوط به جایی است که اگر کل دلالت تطابقی ساقط شد جزء نمی‌تواند باقی بماند اینجا معادله از آن نوع نیست و ناسخ کل را زده است بلکه جزء را زده است. در اینجا ناسخ دلالت التزامی را نمی‌تواند بزند اما ترکب نیست که بگوییم یک جزء آن باقی می‌ماند و فرق دارد.

اشکال پنجم بر دلیل اول

اشکال پنجم که کاملاً اثباتی است این است که کسی بگوید ما همه این حرف‌ها را قبول داریم. می‌گوییم اولاً مرکب است، ثانیاً عرفی است، ثالثاً بقاء جنس بلافصل در امور اعتباری جایز است، رابعاً بقاء دلالت تضمنی در اینجا مانعی ندارد به خاطر اینکه از نوع اول نیست. اما ظهور دلیل ناسخ این است که کل را می‌زند، یعنی اگر دلیلی آمد گفت «قدموا بین یدی نجواکم صدقه» یا دلیلی آمد و گفت در همه احوال جهاد کنید، آن دلیلی که گفت لا اکراه یا دلیلی که نسخ این حکم را کرد، ظاهر اطلاق ناسخ این است که همه این مفاد را برداشتم. ناسخ می‌گوید من آن حکم را نسخ کردم و ظاهر آن این است که کل برداشته شد.

پس در مقام اثبات مشکل دارد و لذا ثبوتاً هیچ مانعی ندارد که دلیل ناسخ منسوخ را بردارد، اما در مقام اثبات و ظهور کلام وقتی دلیل ناسخ می‌گوید من حکم را برداشتم، یعنی همه آن را برداشتم. این فرمایش تا حدی فرمایش قوی‌تر و معتبری است، برای اینکه فرض این است که دلیل ناسخ قرینه خاصه‌ای نداشته باشد و بگوید من آن حکم را برداشتم. اگر این‌طور بیانی باشد، این مطلب، مطلب درستی است. یعنی دلیل بگوید من از حکم قبلی رفع ید کردم. اگر این‌طور بیانی بیاید، ظاهر اطلاق این است که یعنی همه آن را برداشتم و نمی‌توان گفت چیزی باقی است. ظاهر اطلاق این است که همه آن برداشته می‌شود.

پاسخ اشکال پنجم

اما پاسخ این اشکال این است که این‌طور چیزی اصلاً در آیات و روایات مصداق ندارد. غالباً این‌طور است که مثلاً یک دلیل گفته است جهاد کنید و بعد دلیل دیگر نسخ کرده است که «لا اکراه فی الدین»، یک دلیل گفته است «قدموا



بین یدی نجواکم صدقة»، دلیل دیگر گفته است نیاز نیست. غالباً این طور است. اگر دلیل بگوئید من آن را نسخ کردم بعید نیست که ظهور آن در این باشد که کل را نسخ کرده است ولی غالباً این طور نیست. غالباً این طور است که بیاناتی از شکل دیگر وجود دارد و می شود در آن بیانات، حکم، گوشه ای را بزند. بنابراین اشکال پنجم را نسبتاً قوی می دانیم می گوئیم اگر دلیل بگوئید آن را نسخ کردم، ظاهرش این است که یعنی همه آن را برداشته است و انسان نمی تواند بگوئید چیزی باقی می ماند، گرچه مصداق خیلی کمی دارد و لذا اگر اشکال پنجم مصداق داشته باشد می گوئیم وارد است.

جمع بندی

پس پنج اشکال به دلیل اول وارد شد که چهار اشکال وارد نبود اما اشکال پنجم وارد است. ثمره این بحث پیچیده ای که ما کردیم در اینجا خیلی ظاهر نشد برای اینکه آخرین اشکال را قبول کردیم و ظاهر دلیل ناسخ این است که کل آن را بر می دارد، ولی آن مباحث در خیلی جاهای دیگر اثر می کند، از جمله در همین جا اگر ظاهر دلیل دیگر این باشد که بگوئید من الزام را برداشتم ما می گوئیم مانعی ندارد، چون اگر کسی بگوئید آن حکم بسیط است این نمی تواند الزام را بردارد منتهی اگر بی قرینه باشد ظهورش این است که کل حکم را بر می دارد، بر خلاف اینکه گفته اند ظاهرش این است که کل را بر می دارد و کل ینتفی بانتفاء احد الاجزاء است. ما می گوئیم ظاهرش این است که همه را بر می دارد. عمده مباحث را در دلیل اول آوردیم، ولی دو سه دلیل دیگر هم هست که انشاء الله بررسی می شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.